



یاد دوباره از بیهار

مجموعه مقالات
به کوشش دکتر سعید بزرگ بیگدلی ◀

سرشناسه: همایش بزرگداشت ملک الشعرا بهار (۱۳۸۶): تهران.
عنوان و نام پدیدآور: یادی دوباره از بهار، مجموعه خطابه‌ها
و مقاله‌های همایش بزرگداشت ملک الشعرا بهار؛ به کوشش
سعید بزرگ‌بیگدلی؛ برگزارکننده: مؤسسه تحقیقات و توسعه
علوم انسانی

مشخصات نشر: تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی
۱۳۸۶ - مشخصات ظاهري: ۵۸۰ ص.

شابک: ۹۷۸-۸۹-۸۱۶۸-۸۹-۱ - وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا.
یادداشت: کتابنامه، موضوع: بهار، محمدتقی، ۱۲۶۵-۱۳۰-۱۴۳۰-
کنگره‌ها، موضوع: شعر فارسي - قرن ۱۴ - تاریخ و نقد -
کنگره‌ها.

شناسه افزوده: بزرگ‌بیگدلی، سعید.
شناسه افزوده: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
ردی‌بندی کنگره: ۱۳۸۶ ه/ج ۷۶ PIRV - ردی‌بندی دیوبی: ۶۲
۱۱۸۵۱۱ / افاضه کتابشناسی ملی: ۱۱۸۵۱۱

فهرست مطالب

| | |
|----|---|
| ۷ | متن پیام رئیس جمهور وقت |
| ۱۱ | حجت‌الاسلام سید محمد خاتمی بازخوانی بهار |
| ۱۵ | قربان بهزادیان نژاد بهار و آزادی |
| ۱۹ | سعید بزرگ‌بیگدلی استاد از زبان دخت |
| ۲۱ | چهرزاد بهار یادی از پدر |
| ۲۳ | ملک دخت بهار کارنامه زندگی بهار در اشعار او |
| ۳۱ | احمد سمیعی گیلانی یادی از استاد |
| ۳۷ | سید محمد دیرسیاقی خطاطی از جلسات درس و امتحان استاد بهار |
| ۴۳ | حمید فرزام اشعاری در رثای شادروان ملک‌الشعراء بهار |
| ۴۵ | دکتر مظاہر مصفا تصویرسازی در شعر بهار |
| | جلیل، تجلیل |



دانشجویی

- ۱ - موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی
۱ - حسن حیدرزاده
۱ - حسن کریم‌زاده
۱ - وحید دریابیگی
۱ - لیلاملکی میانه
۱ - نسخه ۲۰۰۰
۱ - تومان ۶۸۰۰
۱ - اول ۱۳۸۷
۱ - ترمی
۱ - رامین
۱ - حقوق این اثر برای ناشر محفوظ است
۱ - تهران، خیابان زرتشت غربی، شماره ۷۶
۱ - تلف: ۰۲۱۸۸۹۸۳۷۹۹ - ۰۲۱۸۸۹۸۳۷۹۹

| | | |
|-----------|---|---|
| ۲۵۳ | یادی از شادروان بهشت آشیان ملکالشعرابهار..... | یادی |
| | غلام محمد | سالار بازگشت ادبی |
| ۲۶۵ | زبانشناختی ملکالشعرابهار..... | حسن احمدی گبوی |
| | محمدحسین یمین | یادی از ملکالشعرابهار |
| ۲۶۹ | هواداری ملکالشعرابهار..... | محمدابراهیم باستانی پاریزی |
| | محسن خلیلی | بهار، سُنت و تجدد..... |
| ۲۸۱ | بهار و شعر سیاسی..... | اسماعیل حاکمی |
| | مهند فیاض | بهار از کدام منظر؟..... |
| ۳۰۷ | سیرنوجایی در شعر بهار..... | غلامرضا استردہ |
| | منیژه عبداللهی | حیات سیاسی و حزبی بهار، از عرصه اندیشه تا صحته عمل..... |
| ۳۲۳ | بهار شعر پارسی..... | محسن مدیرشانه چی |
| | فاطمه کوپا | نگاهی به کتاب «تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران» |
| ۳۳۵ | زن شعر خداست..... | دکتر ناصر تکمیل همایون |
| | مریم حسینی | بهار و ترانه‌سرایی..... |
| ۳۴۹ | قصیده‌سرایی بهار..... | یحیی معاصر |
| | فاطمه مدرسی | خطاطی از استاد بهار..... |
| ۳۶۳ | بررسی ساختار و تنوع طنز و هجو و هزل در اشعار بهار..... | سلیم نیساری |
| | جهانگیر صفری | بهار روزنامه‌نگار..... |
| ۳۸۵ | مزوری کوتاه بر کارنامه شاهنامه پژوهی ملکالشعرابهار..... | هادی خانیکی |
| | سجاد آبدنلو | قصیده مجلس چهاردهم یا داستان یک سرخوردگی..... |
| ۴۰۹ | بهار و ادب تیشاپوری..... | شهین سراج |
| | یدالله جلالی پندری | جلوه‌های آرماتی در شعر ملکالشعرابهار..... |
| ۴۲۵ | بهار و تعامل معتل با سنت و تجدد..... | سعید روزبهانی |
| | سید مهدی زرقانی | بهار و آزادی..... |
| ۴۴۹ | تصویرهای خیالی شعر ملکالشعرابهار..... | مریم صادقی گبوی |
| | رضاءفضلی | ملکالشعرابهار و «بازگشت ادبی»..... |

| | | |
|-----------|---|---------------|
| ۴۹ | بهار، سخن سالار بازگشت ادبی | میرزا ملااحمد |
| ۷۵ | یادی از ملکالشعرابهار | |
| ۷۹ | - | |
| ۸۷ | - | |
| ۹۵ | - | |
| ۱۱۱ | نگاهی به کتاب «تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران» | |
| ۱۲۵ | - | |
| ۱۳۷ | - | |
| ۱۴۳ | - | |
| ۱۴۹ | قصیده مجلس چهاردهم یا داستان یک سرخوردگی..... | |
| ۲۱۳ | جلوه‌های آرماتی در شعر ملکالشعرابهار..... | |
| ۲۳۱ | * | |
| ۲۴۷ | ملکالشعرابهار و «بازگشت ادبی»..... | |

هاداری ملکالشعراء بهار

بررسی دلایل و زمینه‌ها
از اندیشه تأسیس دولت مقندر مرکزی ۱۳۰۳-۱۲۹۷: برسی دلایل و زمینه‌ها

محسن خلیلی*

محمد تقی بهار فرزند محمد کاظم صبوری در سال ۱۳۰۴ هق. در شهر مشهد متولد شد. پدرش شاعر بزرگ معاصر ناصرالدین شاه بود و از همو لقب ملکالشعراء گرفته بود. همین لقب را مظفرالدین شاه به محمد تقی نیز به موجب فرمان مخصوص اعطاء کرد. علوم قدیمه را مظفرالدین شاه با میرزا عبدالرحمن شیرازی، میرزا عبدالجواد ادیب نشابوری و سیدعلی خان در جزی فراگرفت و از طریق مطبوعات مصری با اوضاع جهان و بهویژه فرهنگ اروپایی آشنا شد. فعالیت‌های قلمی و سیاسی فراوان داشت و آنها را با هم هم‌زاد و همسان ساخته بود. در روزنامه نوبهار و هفت‌نامه تازه بهار، مقالات تند و آشیانی علیه دخالت‌های ناروای روسیه تزاری در امور مربوط به ایران و نیز هشدار به همه ایرانیان - از آن بابت که صفات مذموم یک ملت را بر می‌شمرد و به طریقی مستدل آنها را تقبیح می‌کرد و نیز به تجدید حیات ایران از طریق توسعی صفات نیکوی ایرانی توصیه می‌نمود - می‌نگاشت. نماینده مجلس هم از سوی خراسانیان و هم از سوی تهرانی‌ها شد ولی در امر سیاست تترس بود و در بحبوحه موافقت همگانی با قضیه جمهوری خواهی رضا خانی و تغییر سلطنت قاجار به حدی به طور جد مخالفت کرد که حتی یکبار عوامل سردار سپه قصد ترور وی را کردند ولی اشتباهاً سید واعظ بی‌گناهی را به جای او در مقابل مجلس شورای ملی کشتند. مدتها نیز هم حبس و تبعید کشید و در

* دکتری علوم سیاسی، استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه فردوسی مشهد

نکری یا مرامی و تشکیلاتی را می‌پروراند که بیایند و کار را از ریشه بر عهده گیرند و حتی اگر شده است با جبر و زور کار را به پیش برنده و اوضاع را اصلاح کنند و مملکت را از این آشفتگی شانزده ساله اندوهبار برها ند. عوام خواهان چنان وضعی بودند و چون و چرابی هم در آن نداشتند. وانگهی نخبگان هم در این کار بودند و به آن کار می‌آمدند و زمینه‌های تثویریک آن را فراهم می‌آوردند. گرایش محمد تقی بهار را تنها از میان دو جلد کتاب تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران: انقراض قاجاریه، پی می‌گیریم و سپس آن را تثویزه و مستدل می‌کنیم.

محمد تقی بهار در اینکه چرا از حکومت مرکزی مقتدر حمایت می‌کند دلایل خود را یاز می‌نماید:

دریافتمن که باید حکومت مرکزی را قادرت داد و برای حکومت، نقطه اتکا به دست اورده و مملکت را دارای مرکز ثقل کرد... حکومت مقتدر مرکزی از هر قیام و جنبشی که در ایالات برای اصلاحات برپا شود، صلاحتر است و باید همواره به دولت مرکزی کمک کرد و هوچیگری ضعیف ساختن دولت و فحاشی جراید به یکدیگر و به دولت و تحریک مردم ایالات به طغیان و سرکشی برای آتیه مشروطه و آزادی و حتی استقلال کشور زهری کشته است (بهار، ۱۳۷۹، ج ۱: ح و ط).

انقلاب مشروطیت از نظر وی رو به نابودی می‌رود زیرا بسته بودن متمادی پارلمان، انکاک قوای حریت خواه از همدیگر، تبعید عناصر فعال مشروطه و تأثیر و اهمال در امر انتخابات، آشکار می‌سازد که آتیه ایران سیاه خواهد بود. نخبگان معتقد شده بودند که «استقلال و تمامیت ملکیه» در حال از دست رفتن است و از این دست «سخنان زهردار و یأس‌آمیز» حتی به پادشاه جوان نیز گفته می‌شد (همان، ج ۱: ۱۳ و ۱۶) پادشاهی که بد عزم وی می‌باشد «طرز کار آتاטורک یا موسولینی» (بهار، ۲۹) را پیش می‌گرفت که نگرفت و عده‌ای قرقاق به جای او این کار را کردند. در آن زمان در میان ایرانیان چیزی که بیود «دو فکر موافق» بود (همان: ۱۸). احمدشاه نیز که از هر چیزی می‌ترسید و جرأت و علاقه‌ای برای هیچ اقدام نداشت (همان: ۵۶) اشراف و اعیان کهنه ایرانی نیز که به بدترین صفت‌ها دچارند و فکر می‌کنند هر کس که می‌خواهد سر و سامانی برقرار کند حتماً باید نسبت اشرافی داشته باشد (همان: ۶۴). مجموعه ایرانیان نیز که به «کرم آدم‌خورک» مبتلا هستند:

زمان سلطنت پهلوی دوم نیز مدت کوتاهی وزیر فرهنگ کاینه قوام‌السلطنه شد (مرسلوند، ۱۳۶۹: ۱۰۰-۹۳). مقام و مرتبه وی نه در سیاست که در عرصه فرهنگ و ادب به راستی بر کسی پوشیده نیست. آخرین بازتاب شعر کهن فارسی و آزادی خواهاترین و متعادل‌ترین متفکر ایران در قرن اخیر (بهار، ۹: ۱۳۸۲) نامیده‌اندش که باید او را در زنجیره تاریخ هزار و دویست ساله شعر فارسی و با بزرگانی از نوع منوچهری، فرخی، مسعود سعد، خاقانی و ناصرخسرو مقایسه کرد (اتحاد، ۱۳۷۹: ۱۱۵).

وی کسی بود که بی‌گمان و گفت‌وگو استاد سخنوران معاصر بود و نثر و شعرش آمیختگی شدیدی با سیاست داشت تا جایی که دو مفهوم - وطن و آزادی - را صید دو نهنگ بزرگ از شط شعر بهار (همان: ۱۲۰) خوانده و نوشته‌اند که ایران دوستی را از فردوسی و عشق به آزادی و دموکراسی را از انقلاب مشروطه (همان: ۱۱۶) فراگرفته بوده ولی تنها به آن بسنده نمی‌کرده بلکه عشق به امیرالمؤمنین هم در وجود وی عمیقاً لام کرده بوده است تا جایی که دخترش می‌گوید: پدرم را در حال اشک ریختن دیدم. بسیار تعجب کردم. پرسیدم آقاجان چی شده؟ در جوابم گفت امروز روز قتل حضرت علی (ع) است (بهار، ۴۴: ۱۳۸۲).

نگارنده مایل است بداند - و این نکته را به صورت پرسش اصلی این مکتب فرار می‌دهد - که چرا محمد تقی بهار هنگامی که به نگارش تاریخ مختصر احزاب سیاسی می‌پرداخته و نیز در روزنامه‌ها و هفته‌نامه‌ها قلم می‌زده است، از تشکیل حکومت مقتدر مرکزی حمایت می‌نموده و آن را علاج دردهای معاصر ایرانیان به حساب می‌آورده است؟ اندیشه‌ای که سرانجام به تشکیل حکومت خودکامه رضاخانی و تغیر سلطنت از قاجاریه به پهلوی متجر شد و دیدیم که برکشور چه رفت و چه تندروی‌هایی که صورت نگرفت و چه نادرستی‌هایی که ساز نشد؟ آیا ملکالشعرابهار چنان حکومت و شخصی بوده و یا از راه درمان یک درد ریشه‌ای که در گوشت و رگ و پوست خلق ایرانی خلیده بوده و با سرشت او همسانی نشان می‌داده است به اقتدار دولت تمرکزگرا تأکید می‌ورزیده و زمینه‌های آموزه‌ای آن را فراهم می‌آورده است؟ پاسخ آغازین نگارنده - در آن را در حکم فرضیه تلقی می‌کنیم - آن است که نابسامانی برآمده از ناسازواری انقلاب مشروطه و آشفتگی توان فرسای امر زمامداری کشور به همراه پراکندگی و بدپختی خلق ایرانی، نه تنها در ذهن وی بلکه در ذهن همه ایرانیان، نیازمندی به کسی با کسانی، به

می فرماید:
من به سر منزل عتناهه بخود بردم راه / طی این مرحله با مرغ سلیمان کردم
(همان: ۶۶).

حتی در طرد چنیش‌هایی چون جنگلی و پسیان و خیابانی معتقد است که آنها نبایست اقدامات را در سطح محلی دنبال می‌کردن بلکه می‌بایست خیال و اقداماتشان در جهت دولت مرکزی و ایجاد حکومت مقتصدر و قوی تمرکز (همان: ۱۵۸ و ۱۵۹)، ولی نکته مهم آن است که اندیشه ایجاد انتظام و فکر پیدایش دولت مقتصدر مرکزی (همان: ۲۴۷) به تنها چیزی که می‌اندیشیده روند ایجاد دولت مقتصدر و نوساز بوده است و از این

جث گاهی زخم زیانی هم بر رضاخان - رضاشاه بعدی - نیز می‌زند: هنوز فرقاً ایران درست یک قوه ساخته شده‌ای اجنبي و مطیع اجنبي شناخته می‌شد نه بد قوه پاک و فداکار ایرانی. و شکی نیست که این قوه در گیلان و مازندران فداکاری‌ها کرده بود اما آن همه در تحت نظر و مصالح سیاست خارجی بود. (همان: ۱۰۹)

بهار رضا خان را به سرکوب‌گری و حشیانه متهم می‌سازد (همان: ۸۵) که با ذات و ماهیت اندیشه دولت مرکزی مقتصدر نزد محمد تقی بهار متضاد بود؛ مانند آنکه تخته قاپو کردن عشاير را اصل پذیرفتشی دانسته ولی شیوه اعمال و اجرای آن را ناپسند شمرده است:

درین عمل به واسطه عدم مواظبت کامل و نفع طلبی مأمورین نظامی گروه بسیاری از مرد و زن و کودک و احشام تلف گردید و بالاخره امر اسکان چون بدون نقشه منظم بود عملی نشد و نفوس بسیاری از بین رفتند (همان: ۲۷۲).

گمان می‌کنیم تعبیر «نقشه منظم» که وی سید ضیاء و رضاخان را به نداشتن آن متهم می‌کند عبارت از همان دستگاه فکری و تئوری پردازانه‌ای است که پیش از وقوع هر عمل مهم سیاسی و اجتماعی می‌بایست آن را پروراند و موجه و مدلل ساخت و سپس دست به اقدام و عمل زد. کاری که سید ضیاء نداشت و نکرد:

به اصلی و مسلکی ثابت ایمان نیاورده بود... در سخن ماهر بود. او ظاهرآ فاشیست بود اما با اصول فاشیزم آشنا نبود. آن روزها مرض دیکتاتوری برای جلوگیری از کمونیزم در دنیا مدد شده بود (همان: ۹۵).

مثل آن است که در ایران کرمی باشد که او را کرم آدم‌خورک می‌نامند. بعضی جوانها که بوی خاصی می‌دهند یعنی بوی غیرت و شعور و لیاقت از آنها استشمام می‌شود این کرم آنها را زیر نظر می‌گیرد، همه آنها را پی می‌کند، گاهی در آنها نفوذ می‌کند و زهر می‌ریزد و هرگاه بی اثر ماند در طرف آنها، رئیس آنها، همکاران آنها، رفقای آنها زهر می‌پاشد. آنها را بر علیه این جوان مسموم می‌کند. خلاصه این جوان را تا آخر عمر و روزگار پیری دنبال می‌کند تا او را به گور کند یا از کار بیندازد (همان: ۱۶۱).

رسوخ افکار و اعمال و رفتارهای انحرافی در یک ملت (همان: ۱۱۵ و ۱۱۶) و نیاز مملکت به قاعده که مشروطه آن را از بین برد و چیزی هم به جای آن نگذاشت (همان: ۲۴۸) و تذکار این نکته که «انقلاب مکرر» هم هیچ به حال ملت و مملکت نافع نیست (همان: ۲۴۸) همگی دست در دست هم می‌دهند تا محمد تقی میانسال در این دوران به «سیاست مثبت و اکثریت قاطع و دولت مقتصدر» (همان: ۱۲۱) وفاداری نظری نشان دهد زیرا خستگی همگانی از بساط فرقه‌بازی و پیش نبردن هیچ کاری، نیازمندی به «حکومت نافذالکلمه مقتصدر» (همان: ۱۳۱) را نزد عوام و خواص موجه می‌ساخت:

«حکومت مقتصدر و توانایی که از عمر و زید اندیشه نکند و اصلاحات را از ریشه شروع کند و از مداخلات شما (انگلیسی‌ها) و روس‌ها علی السویه جلوگیری نمایند و بزرگ‌تر از هر کاری به فکر امنیت و تجارت و امور اقتصادی باشد» (همان: ۹۱).

این نه تنها فکر و اندیشه او بلکه فکری همگانی بود تا آنجاکه می‌نویسد این وضع آشفته، نیازمند دولت قوی بود و حتی مدرس هم اگر مجال و نیرو می‌یافت کودتا می‌کرد و به سراسیمگی‌ها و هرج و مرچ ها پایان می‌داد (همان: ۶) حتی در این زمینه انگلیسی‌ها نیز با او شور و مشورتی کرده بودند و از بهار خواسته بودند که به انگلیسی‌ها در ایجاد حکومتی مقتصدر که بتواند هر «صاحب داعیه و صاحب صوتی» (همان: ۶۳) را سرکوب نماید مذکوره کند. پس اندیشه تغییر اوضاع مابه الاشتراک همگانی بود:

فکر تغییر وضع در هر سری دور می‌زده است و از شاه تا شهزاده و از عالم تا عامی همه دریافته بودند که با این وضع شرب اليهود و اصول ریاکاری و پوشانیدن لباس ملی بر اغراض فرومایه شخصی نمی‌توان کار کرد و همه در صدد بودند که از طریق کودتا و جمع قوای متثبت و تمرکز آنها می‌توان به سرمنزل مقصود برستند متنه رفیق ما (سید ضیاء و رضا خان) که زودتر از همه کامیاب شد بدین لسان الغیب رطب‌اللسان بود که

است که وی را سرانجام به تشکیل یک دولت مقندر رهنمون می‌سازد، دولتی که حافظ وطن پاشد و دو عنصر «تاریخی بودن و اقلیم» را به عنوان بر سازنده‌های هویت ملی (همان: ۱۰۴) قوام بخشد. علاقه شدید وی به فردوسی - به عنوان زنده‌کننده نژاد و ملیت ایران، خالق افتخارات و محمد و معالی محو و فراموش گشته، حکیم اخلاقی قابل ستایش به مثابه روح مقدسی که می‌بایست تجدید عظمت ایران را از وی استمداد کرد (اتحاد: ۱۳۷۹ و ۲۰۹). نشان‌دهنده نوعی ناسیونالیسم باستان‌گرایی بود که می‌خواست مجد و جلال فراموش شده ایرانیان را که از «ادفتر خواطر» خط خورده بود (همان: ۲۰۷) را دوباره به بارگاه شکوه بنشاند. غرور جریحه‌دار شده ایرانیان از تجاوزات استعمار طلبانه روس‌ها و انگلیسی‌ها و نیز محو و اشغال شدن ایران در جنگ جهانی اول - خلاف آنکه دولت ایران اعلام بی‌طرفی کرده بود - وضعی را پدید آورد که اگر کسی صدای رفع زبونی ایران و اعاده مجد و عظمت را در می‌داد گوش‌های شنواهی بسیاری می‌یافتد. وی این وظیفه را با علاقه‌مندی در خود درک و احساس کرده بود که در این سراسیمگی زمانه و معنوش شدن هویت‌ها باید هم خودآگاهی تاریخی نسبت به تاریخ و سرزمینی یافت و هم از آن آگاهی، میل و آرزویی برای پایان دادن به آشفتگی‌های زمانه و اعاده عظمت تاریخی ایران ایجاد کرد (صالحی، ۱۳۸۱: ۱۰۹). به همین سبب هیچ مایه شگفتی نیست اگر بینیم مصرانه خواستار بازسازی و آبرومند کردن وضع قیر نادرشاه می‌شود - که آنک طوبیه گاریچیان اتباع روس شده بود (اتحاد: ۲۱۱؛ ۱۳۷۹) و نیز تعریف و تمجید از سردار سپه را ابزاری قرار داده بود تا وی به آبادی و عمارت آرامگه فردوسی تشویق شود و در این زمینه عیبی نمی‌بیند که از آن سردار دلیر برای تجدید عظمت و جبروت سرداران باستانی ایران دعوت کند (همان: ۲۰۹). علاقه بهار به فرهنگ و زبان باستان ایران سبب شد که «پهلویان یاد ز میراث کن / مدرسه پهلوی احداث کن» را بسراید (همان: ۱۶۶) و وی را - که اکنون قادر به انجام هر کاری بود - بزرگ جلوه دهد و گرنه تاریخ نویسی اش شاهدی بر این مدعایت که به شخص وی علاقه‌ای نداشته و ارادتی نمی‌ورزیده است. تنها سبب آن بود که به وطن و میهن خود علاقه واخر داشت. تجربه انقلاب مشروطه و ناکامی آن و نیز تجربه جنگ جهانی اول و خسارت‌های هنگفت آن سبب شد که از دو عنوان «آمال ملی و احتیاج ملیه»، بهره‌گیرد و وطن خواهان را به «احتفاظ مایملک» تشویق کند (صالحی، ۱۳۸۱: ۱۰۸-۱۰۶) و گوشزد سازد که در ایران، «قومیت‌های مختلفه» را

به زعم وی حتی «دیکتاتوری غمخوار» - که برای رواج نظم و انتظام عليه آشفتگی‌ها حتی اگر شده است باید آن را از چوب تراشید (همان: ۲۵۰) - به علت نبود یک «پرنیپ متنی و اخلاق ساده و حقیقی و امتحان داده»، می‌توانست به سرعت شکست خورد زیرا نبودن پرنیپ و عادت کردن به حیات روزمره و اجرای تفہمات خصوصیه و دخالت احساسات کوچک شخصی است که مادیون و معنویون همه در یک ردیف در آن شرکت دارند و این است یک درد بی‌درمان (همان: ۲۵۱).

چرا چنین حکومتی می‌بایست پدید می‌آمد و ویژگی‌های آنچه بود؟ محمد تقی بهار چنین پاسخ می‌دهد:

باید حکومت مقندری به روی کار آید قدری قوی‌تر و فعال‌تر و با جرأت‌تر باشد. باید دولت‌ها اقلأً پنج سال دوام کنند تا بتوانند نقشه‌ها و طرح‌های تازه‌ای اندیشیده و به کار ببرند. باید جراید تعديل شود، باید قانون هیأت منصفه را ترتیب داد، باید جلو هرج و مرچ فکری و قلمی را گرفت، باید دولت مرکزی را قوت بخشید، باید مرکز ثقل برای کشور تشکیل داد، باید ملت را از چنگ دایمی و لله‌های جاهم و نادان و منفی باف نجات داد. باید پارازیت‌ها را که من غیراستحقاق به اندام ملت چسبیده‌اندو خون او را می‌مکند، کنده دور انداخته باید حکومت مشت و عدالت را که متکی به قانون و فضیلت و جرأت باشد.

رواج داد (همان: ۱۰۱ و ۱۰۰).

اما به زعم وی نمی‌بایست اقتدارات و انتظامات این حکومت در اختیار یک نفر قرار گیرد زیرا می‌بایست به پشتوانه یک دستگاه فکری عمل کند و متکی به فرد نباشد. که اگر از رفت یا استعفا داد یا مريض شده و یا مرد همه آن اقتدارات و تنظیمات مثل عهد شاه عباس و نادر و کریم خان از میان نزود (همان: ۶۸).

این طرز فکر نشان می‌دهد که وی با حکومت خودکامانه یک نفره موافق نیست بلکه خیال وی آن است که با بهره‌گیری مداوم از یکسری اصول متنی و وطن خواهانه که پشتوانه‌ای در تاریخ و جغرافیا و هویت ملی ایرانیان دارد، آشفتگی‌های زمانه بر طرف گردد. به همین دلیل اشعار وطن خواهانه و یا وطنیات - مانند «وطن در خطر است» «وطن من»، «داد از دست عوام»، «داد از دست خواص»، «یا مرگ یا تجدد»، «ای مرد» «ای آن» (صالحی، ۱۳۸۱: ۱۰۲) - همگی نشان‌دهنده آن روحیه و عرق ملی و میهن دوستانه ای

روسیه و انگلستان مانع توسعه و پیشرفت ایران می شدند و از پاگیری و نفوذ قدرت سوم مانع می کردند. روس ها بی چون و چرا مخالف حکومت پارلمانی بودند و بریتانیایی ها نیز ترجیح می دادند که سروکارشان با یک فرد باشد و گرفتار انواع دولت ها و مجلس ها نشوند. به قولی انگار ایران محکوم به سرنوشت شوم بود و هیچ چیز نمی توانست آن را نجات دهد و هرگونه تلاش عمدۀ ایرانیان به منظور اصلاحات از جانب قوای خارج از اختیار آنان، شکست خورده بود (غنى، ۱۳۷۸: ۲۹). ایران بدون آنکه خود بخواهد وارد جنگ عالم‌گیر اول شد و بدون آنکه خود بخواهد با ویرانی و هرج و مرج واقعی بیرون آمد. تولید کشاورزی سقوط کرده بود، سربازان خارجی از آذوقه موجود استفاده می نمودند و در توزیع آن اخلاق می کردند و دلالان نیز به کمبودها و کاستی ها دامن می زدند. قحطی بزرگ سال های ۱۹۱۷-۱۸ (۱۲۹۶-۷) چنان وخیم بود که عده ای ریشه های درختان را می خوردند و در مواردی نیز آدم خواری گزارش می شد. سیمای خشن مشکلات اجتماعی و اقتصادی ایران با آنفلونزاپی که اروپا را در نور دیده و اکنون وارد ایران شده بود و نیز مرض تیفوس که همه جا را فرا گرفته و ده ها هزار نفر را نابود می کرد، خود را عمیقاً نشان می داد. رقم مرگ و میر ناشی از بیماری و گرسنگی در مجموع بسیار بالا بود. تجارت دچار نابسامانی شده، جاده ها خراب، پل ها ویران و راهزنی رایج بود. (ملایی، ۱۳۸۱: ۱۶۵ و کدی، ۱۳۸۱: ۱۲۱) نخست وزیری ها نوبتی شده بودند و دولت ها ناپایدار (غنى، ۱۳۷۸: ۲۷۱-۳۰۷)، تمامی کشور در دست «الملک» و «السلطنه» و «الدوله» های آزمند درآمده بود و مردم فقط می خواستند از گرسنگی نمیرند. فکر ایجاد دیکاتوری از همین جا نضج یافت که در آن زمان بهبود عجالتاً متوجه رضاخان و مستشاران آمریکایی (همان: ۲۸۵) محسوب می شد، افسری قفّاق که یاد گرفته بود فرمان قاطع پدهد و بی چون و چرا و بی درخواست و التماس ندای اطاعت بشنود. (همان: ۳۰۷). این تفکر بختار هم بود زیرا از یک سو نیروهای مذهبی به انفعال سیاسی دچار شده بودند (ملایی، ۱۳۸۱: ۱۶۷) و از دیگر سو، سیاست های بریتانیا با آرمان تجدیدگرایان در ایران - که خواستار تغییر ماهیت و شکل نظام سیاسی شده بودند - تقارن یافته بود (همان: ۱۷۰). انقلاب روسیه به سال ۱۹۱۷ و در اوج جنگ جهانی به وقوع پیوسته بود و نین می خواست که خود را از جنگ بر سر مطامع استعماری رهایی بخشد و برس آن شد که حتی از ایران پا بیرون گذارد و تمامی امتیازات استعماری را ببخشد. انگلیسی ها

می بايست تحت «ملیت واحده» درآورد و در سایه وحدت های گوناگون تاریخی، ادبیات، آب و هوا و اقلیم، عادات و اطوار و اخلاق، قبله و زیارتگاه و آمال و آرزوی ملی (همان: ۱۱۰) به آنها هویتی یکسان بخشد. نگاه تیزبین متوجه می شد که آمال های همگون ساز و یکسانی آفرین محمد تقی بهار - در آن وضع اسفناک به جامانده از ناکامی های هرج و مرج آفرین انقلاب مشروطه و ادخال خسارت بار ایران در جنگ اول جهانی - همگی در گام نهایی نیازمند ساختکاری مقتدر با ساز و کارهایی نظم آفرین بود که قدرت را یکپارچه کند و مایمیلک ملت را از هر حیث از نابودی و پراکنده گی برخاند نیاز ایرانیان به حکومت مقتدر - که مرکز ثقلی داشته باشد - و فرامه آوردن فضایی فکری که همگان آن نیاز را موجه و مستدل بدانند، دستاورد ناکامی و نابه نگامی انقلاب مشروطه بود، انقلابی که حاصل سال ها کشاکش ایرانیان میان دو مقوله زیستن به طرز قدیم و افسون طرز جدید بود. مشروطیت از همان آغاز محکوم به شکست شده بود زیرا ائتلاف کوشندگان گوناگون آن ناپایدار و حاصل تلفیقی ناهماهنگ و نامنجم میان اندیشه دینی و اندیشه مدرن تلقی می شد که رضایت هیچ کدام از مؤتلفان را به همراه نداشت. از دیگر سو، ایرانی در رویارویی اش با تمدن مغرب زمین به جای ژرف کاری در مبانی اندیشه ای و ذاتی راز ترقی غریبان، به نگاه قشری و ظاهری به نظم و نظام سیاسی اجتماعی اروپا و نیز وجوده تکنیکال پیشرفته گریان بسته و تصور کرد هرجه هست در ماشین و ابزار است و اگر ایرانی هم به تکنیک و فن آنان دست یابد سرانجام همانند آنان خواهد شد. خمیر مایه فکری مبتذلی که نه ریشه در سنت ایرانی داشت و نه اسلام گرایان آن را برابر می تاییدند و نه سبب خشنودی روشنفکران می شد - به آن جهت که عملاً توانسته بود ایرانی را به سوی ترقی و تجدد سوق دهد - انقلاب مشروطه نام گرفت که چون طرز قدیم را برابر هم زده و توانسته بود طرز جدید را رواج دهد هم مبانی ارزش های پیشین مورد قبول اجتماع را برهم زد و هم وضعیت نه این و نه آن را حاکم کرد و به انواع بحران های دوران گذار، ایران را مبتلا نمود. شالوده اقتباسی که مبنای انقلاب مشروطیت قرار گرفت، بر فضایی تهی از پیوندها و مشخون از گستاخان استوار شد و از همان آغاز نظام برآمده از مشروطیت را برابر پایه ناسازگی و ناپایداری بنا کرد. تجاوز و بهره کشی خارجیان، ویرانی اقتصادی، شورش، درگیری داخلی و فرمانروایی ضعیف، ایرانیان را مستأصل ساخته بود. دو قدرت بزرگ خارجی یعنی

نهرست منابع

۱. اتحاد، هوشنگ، پژوهشگران معاصر ایران، تهران: فرهنگ معاصر، ۱۳۷۹.
۲. بهار، بروانه، مرغ سحر، تهران: شهاب ثاقب، چاپ دوم، ۱۳۸۲.
۳. بهار، محمدتقی، تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، انقراض قاجاریه، تهران: امیرکبیر، جلد اول، چاپ پنجم، ۱۳۷۹.
۴. صالحی، نصرالله، بهار و آمال ملی، مطالعات ملی، سال ۴، شماره ۱۴، زمستان ۱۳۸۱، صص ۱۱۵-۹۹.
۵. غنی، سیروس، ایران: برآمدن رضاخان، برآمدن قاجار و نقش انگلیسی‌ها، ترجمه حسن کامشاد، تهران: نیلوفر، چاپ دوم، ۱۳۷۸.
۶. عکدی، نیکی، ایران دوران قاجار و برآمدن رضاخان، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، تهران: ققنوس، ۱۳۸۱.
۷. مرسلوند، حسن، زندگی نامه رجال و مشاهیر ایران، تهران: الهام، جلد دوم، ۱۳۶۹.
۸. ملایی توانی، علیرضا، مژروطه و جمهوری: ریشه‌های نابسامانی نظام دموکراتیک در ایران، تهران: گستر، ۱۳۸۱.
۹. نجاتی حسینی، سید محمود، «واکاوی هویت تاریخی، تاریخ نگاری و جامعه‌شناسی تاریخ ایران: ملاحظات نظری و روش‌شناختی»، مطالعات ملی، سال ۴، شماره ۱، پیاپی ۱۵۰-۱۵۳.

در وضعیتی سخت بودند زیرا هم از سوی ایرانیان تحت فشار قرار گرفته بودند که همانند رقبیش روس باید از ایران بیرون رود و هم از دیگر سو فشار افکار عمومی بریتانیایی‌ها بر دولتمردان انگلیسی افزونی یافته بود زیرا دیگر حاضر نبودند جان سربازان خود را در راهی دهنده که دیگر چندان منفعتی برای آن قائل نبودند. ولی زمامداران انگلیسی دیگر رقیب دیرینه را در هماورده نمی‌دیدند؛ دفاع از هندوستان نیز هم چنان مهم تلقی می‌شد، ایران هم که کشور نفت‌خیزی بود. بنابراین خواستند در قالب برقراری نوعی تحت‌الحمایگی مستور هم قراردادی حقوقی بر ایران تحمیل کنند و هم اینکه به نفع آنها بود که دولتی قوی و مقتدر روی کار آید. بنابراین در هم تنبذه شدن عوامل بسیاری سبب شد که همه ایرانیان خواستار نظم آهنین و عدالت همراه با مشت شوند. محمدتقی بهار نه از سر سیاست‌بازی که از حس وطن دوستی بود که به روی کار آمدن دولت مقتدر تمایل نشان می‌داد گرچه هیچ‌گاه روند را با شخصیت یکسان نساخت و عقیده‌اش را فدای مجیزگویی به فردی که آنک در آن مصدر قرار می‌گرفت نکرد. هنگامی که می‌خواهیم گذشته خود را بشناسیم درست آن است که افزون بر توصیف و توضیح صرف رویدادها، به درون فهمی آن رخدادها نیز دست یازیم و این امر می‌سوز نمی‌شد مگر آنکه تاریخ را - به عنوان علمی که تغییرات ساختاری را بررسی می‌کند - در همسایگی علوم اجتماعی در آوریم که مدعی بررسی تغییرات ساخت یافته است - (نجاتی حسینی، ۱۳۸۲: ۱۵۶). ما فقط هنگامی می‌توانیم به هویت تاریخی دست یابیم که پژوهش‌های تاریخی روشنمند انجام دهیم. این روشنمندی تنها با استعانت از تمامی علوم اجتماعی به دست می‌آید و پس از آن است که می‌توان به هویت فرهنگی - اجتماعی یک ملت در درازنای تاریخ پی برد. محمدتقی بهار اندیشه خود را در یک زمینه تاریخی (آشفتگی ناکرآنمند جماعت ایرانی) و با عطف توجه به یک باستان نمودن (پایایی ملت و ملیت ایرانی در پویه تاریخ) بیان می‌کند.